

و چاپ شش عکس 4×6 و یک 10×15، 15 ریال می‌گرفت. اگر آن را به پول نرخ امروزی حساب کنیم می‌شود 1700 تومان.

حال می‌پرسید که پس عکاس هنرمند کیست؟ البته باید در مورد کلمه عکاسی هنری، آن را داخل "گیومه" بگذاریم. زیرا که مسأله هنوز حل نشده است.

من، عکسی را هنری می‌گویم که از قصد اولیه خود، که اطلاع رسانی بوده است، خارج شده و به‌عاملی دکوراتیو تبدیل شود. توضیح می‌دهم: همان‌طور که همه‌ی "دست" اندرکاران(؟) می‌دانند، آقای نیسه فورنپیس، اولین کسی است که به‌عکس دست یافت. وی لیتوگراف بود و تا روزی که پسرش را به‌سربازی نبرده بودند، او بود که تصاویر لیتو را برایش می‌ساخت. ولی با رفتن پسرک به‌سربازی، و از آن‌جا که خود نیسه نمی‌توانست تصاویر را بسازد، به‌دنبال شیوه‌ای رفت تا بتواند با آن، کار تصویرسازی را به‌راحتی انجام دهد. به‌این ترتیب عکاسی به‌دنیا آمد. مفهوم است؟

البته، همان‌طور که می‌دانید و یا نمی‌دانید، عکاسی در یک روز و دو روز و یک ماه و یک سال پیدا نشد. زیرا که هر قسمت آن را یک کسی در طول قرون و اعصار پیدا کرده است. از روزی که عکاسی پا به‌عرصه هستی گذاشت در موارد بسیاری از علوم و خبررسانی و معرفی و سایر چیزها به‌کار گرفته شد؛ یعنی آن که قسمت عملی آن به‌قسمت دکوراتیو آن چربید. در این میان، آهسته آهسته عکاسی تبدیل به‌نقاشی فقرا نیز شد؛ یعنی عوض آنکه مردم بروند نزد نقاش و خودشان را بدهند دست نقاش تا آن‌ها را نقاشی کند، رفتند پیش عکاس که همین کار را هم بهتر می‌کرد و هم زنده‌تر و ارزان‌تر. از این لحظه، عکاسی وارد جرگه‌ی هنر شد. اگر دانشمندان نیز آمدند عکس یک کشف خود را آویزان کردند به‌دیوار، آن عکس نیز هنری شد. بعدها اگر کودکی 12 ساله عکس یک قهرمان فوتبال یا بسکتبال و یا مشت‌زن مورد علاقه‌اش را زد به‌دیوار اتاقش، آن عکس‌ها نیز عکس هنری شدند. در بعضی موارد، این عکس‌ها واقعاً با ارزشند و این به‌خاطر مهارت عکاسان حرفه‌ای معتبری می‌باشد که آن‌ها را گرفته‌اند.

به‌این ترتیب می‌بینیم که موضوع گسترده می‌شود. چگونه پرتره یک قهرمان فوتبال که در شرایط خیلی عادی گرفته شده، هنر است؟ خیلی ساده است. بینش مردم، در همه امور، از جمله امور هنری و فرهنگی، بستگی به‌عمق فرهنگی آن‌ها دارد. هرچه این بینش، ابتدایی‌تر باشد ارضای آن‌ها ساده‌تر می‌باشد. و هرچه، فهم فرهنگی شخص، بالاتر باشد ارضای این افراد نیز مشکل‌تر می‌شود. فرض کنیم که همین پسر بچه‌ی 12ساله که عکس قهرمان فوتبال را به‌دیوار اتاقش چسبانده، بعدها به‌خاطر فعل و انفعالاتی، دکتر روان پزشکی و استاد دانشگاه شود. آیا، آن روز نیز همین شخص، عکس قهرمان فوتبال مورد علاقه‌اش را به‌دیوار می‌چسباند؟ یا عکس زیگموند فروید را؟ به‌این ترتیب، می‌بینیم که افراد معمولی یک جامعه، به‌طور کلی عکس‌های کارت پستالی را می‌پسندند. در این نوع عکس‌ها، همه چیز سر جای خودش است و بیننده احتیاجی به‌فکر کردن برای درک آن تصاویر ندارد. در این میان، و در حالی که جامعه عکس کارت پستالی را دوست دارد، عکاسان وقتی کلمه "کارت پستال" را به‌یک عکس، اطلاق می‌کنند به‌معنی پزوراتیو آن فکر می‌کنند؛ که به‌معنای عکس بد و مسخره و بدون محتوا می‌باشد. چرا؟ به‌این دلیل که آن‌ها، باید دایم در فکر بالا بردن سطح و نوع دید و نگرش خود باشند. برای درک این موضوع، می‌توانم این مثال را برای شما بیاورم. روز اولی که یک دوربین عکاسی و تعدادی عدسی به‌دست شخصی بدهید، و به‌او بگویید که برود از برج ایفل "یک" عکس بگیرد او چه کار خواهد کرد؟ یک عکس خیلی معمولی که تمام برج در آن پیدا باشد خواهد گرفت (البته سعی خواهد کرد). بعد از آن، هرچه بیشتر با او سر و کله بزنید، دیدگاه او فرق کرده، و از آن به‌بعد سعی خواهد کرد که از عدسی‌های مختلف خود استفاده کرده، یک "عکسی" از برج ایفل بگیرد که کس دیگری نگرفته باشد.

یکی از تفریحات، وقتی به‌اروپا و کشورهای توریست خیز می‌روم، دیدن توریست‌های عکاس است. با دوربین‌ها، و عدسی‌های متعدد و کت‌های عکاسان. آن چنان در خیابان راه می‌روند، که گویی تنگه خنجر را فتح کرده‌اند. برایم دیدن